اعوذباللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 قد ذهب بعض الناس إلی نفی الأجزاء العقیله فی البسائط

 مرحوم آخوند بعد از بحث در كیفیت تركب ماهیات خارجیه، جنس و فصل و حقیقت جنس و فصل، مطلبی را نسبت به بسائط خارجیه مطرح می‌كنند و آن مساله این است كه نسبت به بسائط خارجیه ما چه نوع بتوانیم آنها را ادراك كنیم كه آن ادراك ما نتیجه حدّ و ذاتیات خود آن شیء است و باعث امتیاز بین آن بسائط خارجیه از یك دیگر خواهد شد.

 مثلا فرض كنید بین كم و كیف با این كه هردو بسیط هستند چگونه ممكن است ما این امتیاز را ادراك كنیم؟ یا مثل خود انواع كم، چگونه این امتیاز حاصل خواهد شد؟ و همین طور انواع كیف.

 این مساله اشكالش از آن جاست كه هر مابه‌الاشتراكی و مابه‌الامتیازی كه بخواهد در حدّ و ذاتیات یك ماهیت قرار بگیرد طبعاً منشاء انتزاع او هم باید متعدد باشد و این یك مساله واقعی و حقیقی است كه از منشاء انتزاع واحد بما هو واحد، دو امر مختلف امكان انتزاع ندارند، یكی در یك حیثیت و جهت واحد بتواند این انتزاع دو شیء و دو حقیقت مختلف باشد و برگشت همه این ها باید به یك امر باشد. و آن چه را كه ما دو می‌بینیم باید یك منشاء دیگری داشته باشد و این در همه اشیاء و امور هست. این مسائل در همه وجود دارد الان شما اگر یك نوری را در این جا مشاهده می‌كنید كه این نور باعث كیفیتی شده كه در آن كیفیت اختلاف مشاهده می‌شود، فرض كنید چراغی كه در این جا هست الان این تفاوتی كه در این جا وجود دارد در روی صفحه كتاب، این رنگی كه در این قسمت است با رنگی كه در این قسمت است اختلاف دارد با این كه هردو نور هستند اما منشاء اختلاف امر دیگری است، منشاء اختلاف، وجود این میكروفون‌ها است كه باعث می‌شود كه سایه در این جا بیفتد و با این كه نور در هردو این ها حقیقت واحده است ولكن در این جا اختلاف پیدا كند پس ما نمی‌توانیم بگوییم نور از یك زاویه به یك شدّت در یك جهت بتواند دو اثر مختلف را بوجود بیاورد. اگر این دو اثر مختلفه یا برگشتش به اختلاف در خود زاویه و كیفیت تابش است یا برگشتش به آن قابل است قابل در این جا در پذیرش نور و انعكاسش با آن قابل دیگر اختلافی شده كه موجب این تمایز در این جا خواهد شد.

 پس بنابراین این قضیة خود وجود اختلاف در آن تحقق خارجی این منشاء از یك امر واحد را نمی‌تواند داشته باشد الّا این كه آن امر در آن جا وجود داشته باشد و به همین جهت است كه تمام آن چه كه در این عالم وجود خارجی پیدا می‌كند به هر كیفیتی و جهتی كه شما می‌خواهید این وجود خارجی را در نظر بگیرید ظهور می‌خواهید در نظر بگیرید ابداءمی‌خواهید این را مثلا تصور كنید نمی‌دانم بماهیت برگردانید به اراده خدا می‌خواهید برگردانید بنا بر این فرض بكنید اقوال متكلمین و این افرادی كه این ها خیلی نسبت به مسائل فلسفی اطلاعی ندارند وجود اعیان را به طور كلی مُنحاز از وجود خدا تصور بكنید و فاصله بیاندازید هر جهتی را می‌خواهید نسبت به كیفیت تعین‌های خارجی ما این مساله را تصور كنیم این قاعده عقلی را ما نمی‌توانیم نفی كنیم كه بالاخره این رنگ قرمزی كه در این جا وجود خارجی دارد منشائش چیست؟ این را ما نمی‌توانیم انكار كنیم، این سنگ مرمری كه الان به دیوار چسبیده این یك منشائی باید داشته باشد از پیش خودش كه این ماهیت را نیاورده است و امكان ندارد كه فاقد شیء بتواند معطی شیء باشد، ماهیتی كه در آن عدم راه دارد چگونه ممكن است این موجب یك تحقق امر خارجی باشد حالا یا برای خود یا برای دیگری از این نظر دیگر تفاوتی ندارد. پس این حجریت و این لون حجر از كجا آمده این ارض و سماء از كجا آمد و این گیاه و درخت و دریا و فرض كنید سایر این اشیائی كه شما الان دارید می‌بینید منشاء این اشیاء كجاست؟ مبداء این اشیاء كجاست؟ این چیزی است كه گریبان همه افرادی را كه قائل به انفصال وجودات خارجیه از آن مبداء و باری هستند خواهد گرفت و راه فرار را بر آن ها خواهد بست. می‌گویند كه اراده خدا تعلق گرفته، خب اراده خدا تعلق بگیرد ما هم می‌دانیم اراده خدا تعلق گرفته، و بدون اراده خدا ذره‌ای هم در عالم تحقق پیدا نمی‌كند، ولی این اراده خدا كه تعلق گرفته است به امر عدمی تعلق گرفته است یعنی یك امر عدم را متبدل به وجود می‌كند خود شما كه می‌گویید امر عدم یعنی عدم، اصلًا خودش عدم درش خوابیده مفاد و مفهوم عدم درآن خوابیده كه این یعنی نیستی و نبود این وجود خارجی كه ما داریم حس می‌كنیم و به آن ترتیب اثر می‌دهیم خب این به چه نحوه الان ظهور و تعین پیدا كرده و الان در مقابل ما قابل حس و مشاهده است؟

 این آن مساله‌ای است كه باعث دغدغه خاطر بسیاری از افراد شده و از آن جایی كه نتوانستند در این مساله حقیقت وجود آن واقعیت غیرملموس پنهان تجرد و بساطت وجود را درك بكنند و به یك نحوی بین ماده و ماوراء ماده آمدند پرده انداختند و این دو حقیقت خارجی را از هم دیگر جدا كردند این مساله برای آنها همین طور لاینحل باقی مانده كه این قضیه چه طور خواهد شد كه ما از یك طرف قائل هستیم بر این كه تمام حقایق اشیاء از اراده باری سرچشمه گرفته و اراده باری نسبت به آن ها قابل خدشه نیست و از طرف دیگر چه طور بتوانیم بین این ها پیوند و ربط برقرار كنیم بین اشیائی كه فرض كنید كه این ها جنبه مادی دارند و بین وجود باری كه این اصلا جنبه مادی ندارد و جنبه مجرد دارد.

 لذا آمدند اصلا به طور كلی مساله وحدت وجود را انكار كردند و گفتند كه نه‌تنها ما در این مساله قائل به امتناع قضیه وحدت وجود هستیم بلكه علما و دانشمندان فعلی و دانشمندان مادی ما كه در مسائل مادی و فیزیكی و امثال ذلك تبحر دارند به كمك ما آمدند و آن ها هم مساله وحدت وجود را انكار كردند، بله خب دیگر بهتر از این نمی‌شود برای این مساله دلیل آورد كه دانشمندان مادی بیایند در مسائل غیرمادی دخالت كنند مثل این كه فرض كنید كه یك آدمِ خیارفروش بیاید بخواهد فلسفه و اسفار درس بدهد، این هم قضیه اینها مثل این كه خیلی آخرالزمان شده! این ها یك مقداری قاطی كردند، قاطی فرمودند آخر دانشمند مادی چه طور ممكن است نسبت به مساله غیرمادی بیاید اظهارنظر بكند؟! مثل این كه مسأله از طنز یك مقداری آن طرف‌تر رفته یك قدری كه نه دو قدری، سه قدری، حتی در حد طنز هم نمی‌شود به اصطلاح آورد و تعجب می‌كنیم ما كه چه طور این افراد با طرح این مطالب موجب خدشه‌دار شدن موقعیت‌ها و شؤون می‌شوند؟! و در بین مردم و افراد تحصیل‌كرده خلاصه باعث بی‌آبرویی می‌شوند؟

 برای اهل علم و افرادی كه خب به ما می‌خندند، خب حرف نزنید، حرف‌هایی كه به ما می‌خندند نزنید، یك قدری در مسائلی كه نمی‌فهمیم دهان خودمان را ببندیم و قلم خودمان را در مطالبی كه مورد تخصص ماست به كار بیاندازیم.

 آخر ببین خودت می‌گویی ماده، آن كسی كه آمده در ماده تحقیق كرده آخر چه می‌فهمد غیرماده چیست؟ آن از تجرد خبر ندارد آن از بساطت وجود چیزی سرش نمی‌شود آن تمام فكرش به جرم برمی‌گردد و آن تبدلش به انرژی و اینها دارد دور می‌زند آخر چه ربطی به این تجرد و غیرماده و متافیزیك و این ها دارد؟ تعجب می‌كنم، آخر آدم نمی‌داند چه بگوید، آدم واقعا چه بگوید؟ خب چرا انسان نیاید درس بخواند تا این كه مجبور نشود دست نیازش را به پیش یك چنین افرادی دراز بكند؟ چرا آخر؟ ما كه قائل هستیم و به همه داریم ایراد می‌گیریم كه در مسائل دینی و شرعی و فقهی، وقتی كه صاحب‌نظر نیستید نیائید صحبت كنید و دخالت كنید چه طور خودمان در همین مخمصه و مشكل و اشكال گرفتاریم؟ آخر این جای صحبت دارد كه چه طور یك چنین مطلبی می‌شود؟

 مساله وحدت وجود از صد قسمش، نود و نه و نود و نهش (٩٩/ ٩٩%) به تجرد برمی‌گردد، نسبت ماده به مساله وحدت وجود مثل نسبت یك قطره آب است به دریا، در این مساله وحدت وجود كل مطلب بر می‌گردد به بساطت وجود كه اصل اولی و قاعده اولی در بساطت وجود، تجرد و غیرمادی بودن است، آن وقت شما دارید می‌گویید كه علمای مادی آمدند و مساله وحدت وجود را انكار كرده‌اند؟! واقعا خنده‌دارتر از این حرف اصلا معنا ندارد، وجود ندارد و به این مطالب شما نه‌تنها افاضل از حوزه بلكه خارجی‌ها هم خندیدند و مورد تمسخر قرار دادند چرا كه بالاخره آن ها كم و بیش نسبت به این مسائل اطلاع دارند. واقعا حیف كه ما چه طور در این جهل خودمان را محبوس كردیم و نمی‌خواهیم آن حقیقت و واقعیات را بدست بیاوریم، خب آقاجان چه كسی راه را بسته؟ چه كسی آمده و باب رسیدن به مطلوب را به روی افراد بسته؟ اینهایی كه این مسائل را خوانده‌اند نه از دین برگشتند، نه از اعتقادات دست برداشتند، همان خدا را قبول دارند همان نماز به قبله را همان قرآن را دارند می‌خوانند و با توجه بیشتر دارند می‌خوانند و با اعتقاد بیشتر هم دارند می‌خوانند. آن كسانی كه قائل به این مبانی و مطالب هستند آن ها اعتقادشان نسبت به این مبانی دین بیشتر است یا آن هایی كه در همین ظاهر و افق فهم عادی گرفتار شده اند و خود را محبوس كردند؟

 اعتقاد امثال علامه‌طباطبایی‌ها به مبانی اصیل بیشتر بوده به ولایت و امام و پیامبری یا آن هایی كه با چشم خود دیدم، صاحب رساله‌های عملیه را كه با كفش تا كنار ائمه بقیع علیهم السلام می‌رفتند، و در آنجا مشغول زیارت می‌شدند، كدام یك از این دوتا؟! كدام یك از این دو طیف نسبت به این مبانی معتقدتر و بصیرتر و با فهم‌تر و بافكرتر و با اعتقادترند؟ آن هایی كه اصلا مقام شفاعت را درك نكردند و حضرت معصومه سلام‌اللَه علیها را فاقد قدرت شفاعت تلقی كرده‌اند آنها ولایت را بهتر فهمیدند؟ یا این كه آن افرادی كه تمام وجودشان توجه به اینها بوده و تمام قصد و فكر و قلب و سرِّشان غیر از اینها چیز دیگری را طلب نمی‌كرده؟ ما در عمرمان این مطالب را دیدیم و اینها را مشاهده كردیم، با گریه‌كردن و سر را پایین انداختن و تواضع كردن، این قضیه حل نمی‌شود، نه، آن باطن باید ببینی چه خبر است، باطن قضیه باید ببینی چه قدر ...!

 گفتم در این مدرسه فیضیه همین‌جا من داشتم نماز می‌خواندم پشت سر مرحوم آقای اراكی همان‌جا جلوی همان در، ایام پاییز بود هنوز هوا سرد نشده بود (در وقتی كه هوا خوب بود ایشان در بیرون نماز می‌خواندند وقتی هوا سرد می‌شد می‌رفتند زیر همان طاق) آقای مُدرِّسِ درس خارج حوزه، (در آن موقع درس های سطوح عالی می‌گفت، اسمش را نمی‌برم نمی‌دانم فوت كرده یا نه) كنار من نشسته، من دارم تشهد می‌خوانم یك مقداری كمرم خَم شده بود، از پشت دستش را می‌آورد كمر ما را راست می‌كرد، تو داری نماز می‌خوانی یا داری كمر ما را راست می‌كنی؟! شوخی نمی‌كنم من دیدم حالا كه این طور است یك مقدار سربه سرش بگذاریم یك مقدار بگذاریمش سر كار، می‌ارزد به این كه یك مقداری باهاش حال كنیم، دوباره یك مقداری كمر را خَم كردیم دوباره این آقا دستش را آورد هی ما خَم می‌كردیم هی این آقا دستش را می‌آورد این تا آخر نماز، پنج یا شش دفعه كمر ما را راست كرد (مثل این كه مامور شده بود كمر ما را راست كند) آخرش گفت آقا نماز شما اشكال دارد، گفتم عجب، چرا؟ گفت كمرت را خَم كردی، گفتم آقا فرض كن من كمرم درد می‌كند، تو آن تشهدی كه می‌خوانی آن تشهد تو ایراد ندارد؟! تو را خدا مامور كرده برای این كه كمر مرا راست كنی؟! پس كی تشهد می‌خواندی؟! تو در نماز به فكر تشهد بودی یا به فكر بغل دستی‌ات؟ تو كه در تشهدت به فكر كمر من بودی دیگر خدا به داد برسد از آن اولی كه تكبیره‌الاحرام را گفتی تا حالا كجاها رفتی و آمدی؟! بعد هم می‌گوییم این نماز صحیح است و درست است، كجای این نماز درست است؟ این نمازی كه فقط طرف كمر مرا راست می‌كند در تشهد، این نمازی است كه ملائكه بالا ببرند؟ ملائكه قبول كنند؟ این نماز است یا آن نمازی كه قرار است قربان کل تقی باشد، آن نمازی كه طرف وقتی می‌گوید اللَه اكبر، دیگر به هیچ چیز كار ندارد از دنیا و از تعلقات می‌آید بیرون از هرچه كه تا به حال با او بوده می‌آید بیرون، می‌گوید اللَه اكبر و تمام شد.

 حالا موبایل را می‌گذاریم كنار سجاده یا روی میز، تا زنگ می‌زند یك مقداری كله را این طرف می‌كنیم همان مقداری كه نماز باطل نشود تا بفهمیم چه كسی زنگ زده و اسم چه كسی افتاده!! یا فوراً دكمه را با پاهایش می زند كه بایست دارم نماز می‌خوانم الان تمامش می‌كنم می‌آیم جوابت را می‌دهم، بعد هم می‌گوییم نماز درست است در صحت و سلامت و استقامت و تلفظ و ادای كلمات به طور صحیح انجام می‌شود، این طوری كه نباید به مردم نماز یاد بدهیم، این كه رسم نماز یاد دادن نیست، این كه رسم حركت دادن به این سمت و این چیزها نیست، رسم همان است كه بزرگان آمدند و برای ما به آن كیفیت آن ها را بیان كردند. آن ها رفتند و خودشان هم رسیدند و بقیه را هم به همان سمت و سو دعوت كردند و از همان وضعیت و راه و به همان كیفیت بردند.

 این قضیه خیلی مساله مهمی و دقیقی است كه جهت‌گیری یك مجتهد و مُستَنبِط به چه سمت و سویی باید باشد، به چه نحوه اموری باید باشد، من واقعا تعجب می‌كردم شب گذشته، داشتم مرور می‌كردم بر همان مطالب اصولی، واقعا در تعجب بودم كه آخر مگر می‌شود فقیهی بیاید و فتوا بدهد بر این كه: كسی كه استطاعت برایش آماده شده، قبل از اشهر حج می تواند از خودش سلب استطاعت كند؟! تمام شد، فتوا داده اند، نگاه كنید، تقریرات نائینی را نگاه كنید، فوائد الاصول را بروید نگاه كنید، ببینید از خودم می‌گویم یا نه؟ بعد نشستم همین طوری، نیم‌ساعت با خودم فكر می‌كردم این شخصی كه الان دارد یك چنین حرفی می‌زند واقعا در چه فضایی قرار گرفته؟ در چه فضایی از تصور و ادراك باید قرار بگیرد كه بتواند یك چنین حرفی را بزند؟ خودش كه چه بگوییم، آن كسی كه دارد به مردم می‌گوید كه آقای كذا جنابعالی كه مقلد من هستی و تا شب عید فطر مستطیع هستی، یك ساعت مانده به شب عید فطر و این كه هلال دربیاید و ببینی، می‌توانی همه اموالتان را ببخشید [و خود را از استطاعت خارج كنید!] به خانم‌تان و بگوئید ببخشید دستت درد نكند، تشكر از این زحماتی كه در این ماه مبارك رمضان برای ما كشیدی، بلند شدی سحری درست كردی، قبل از سحری هم (أُحِلَّ لَكُمْ لَيْلَةَ الصِّيامِ الرَّفَثُ إِلي نِسائِكُمْ)[[1]](#footnote-1) برای ما ترتیب امور را دادی‌، این حجی كه الان برای من استطاعتش هست، همه را من دربست دادم به شما و دیگر بنده مستطیع نیستم! بفرمائید شما می‌توانید این كار را بكنید؟

 در زمان خود مرحوم والد با ماشین یك بنده‌خدایی كه الان هم مشهد است داشتیم جایی می‌رفتیم صاف گفت: كه من قبل ازماه رمضان دیدم در ماه رمضان مستطیع هستم باید بروم [حج‌] من سوال كردم آنها به ما گفتند كه می‌توانی استطاعتت به هوا برود! بیا [اموالت را] به یكی ببخش و یا یك كارهایی بكن، دیگر قضیه تمام می شود و به تو واجب نیست! هیچی آن هم بلند شد و رفت یك افطاری داد، یك مقداری به این بخشید و یك مقداری هم به آن بخشید دیگر وجدانش و خیالش هم راحت كه چیزی هم براو واجب نیست، به‌به، به‌به، بیائیم ما برای مردم این قسم كار كنیم؟ طرف در ماه رمضان مستطیع است می‌روند از نماینده آقا سوال می‌كنند، می‌گوید شما می‌توانی تا قبل از این كه شبِ اشهر حج بشود، از خود سلب استطاعت كنی، هم یك افطاری می‌دهیم بد نیست [می‌گویند] حاج آقا فلان افطاری داده علما تشریف بیاورند بخورند و چه كار بكنند كه سلب استطاعت بشود از انسان، این شد واقعا؟ یعنی واقعا و اصلا كاری به ادله هم نداریم، كاری به روایات نداریم واقعا آدم قبل از این كه یك چنین حكمی را بشنود یك چنین قضیه‌ای را شما به یك آدم بَرّانی بگوئید او چه تصوری می‌كند؟ چه فكری می‌كند؟ یعنی حداقل مساله این است كه این برایش مستغرب نمی‌آید؟ كه منی كه الان برایم حج واجب است، خدا این اجازه را به من داده باشد كه یك ساعت قبل از این كه هلال دربیاید بیایم همه را ببخشم و یك مقدار حق عیال را بدهم به خاطر این زحمات ماه رمضان، هم برای غذا و هم برای شكم و فرض بكنید بچه‌ها می‌خواهند و یك مقداری به بچه‌ها و به قوم و خویش و یك مقدار هم قرض بدهیم و سال بعد به من بدهند و سه ماه دیگر بعد از دهم ذی الحجّه این قرض را به من برگردانید، اصلا یك چنین مساله‌ای مستغرب و غریب نیست؟ به ادله اصلا كاری نداریم.

 یك مطلبی را كه الان من دارم راجع به این مقدمه بحث نوروز مطرح می‌كنم این است كه مجتهد آن است كه قبل از این كه با دلیل برخورد بكند، بفهمد مسیر حكم به چه سمتی است قبل از این كه اصلا روایت را ببیند، این را می‌گویند مجتهد، قبل از این كه به روایت برخورد كند و دلیل را بخواهد ببیند. حالا چه نسبت به ادله قبل از آن بفهمد كه این هنوز ندیده هنوز وسائل را باز نكرده هنوز فتاوی را ندیده هنوز اجماعی كه می‌فرمایند هنوز اجماع و اتفاق و سیره را مشاهده نكرده است، قبل از اینها وقتی كه یك چنین موضوعی برایش مطرح می‌شود كه این شخص چه بكند؟ در این مورد باید چه بكند؟ این معامله به چه قسم است؟ آن فرض كنید حكم چیست؟ آن مساله عبادی به چه كیفیتی است؟ قبل از همة این موارد بتواند حال و هوا و مذاق شرع را به دست بیاورد آن وقت بعداً برود ببیند حالا یا مخالف است یا نیست، به چه كیفیتی به دست آوردن این مساله و قضیه مهم است.

 خدا رحمت كند مرحوم علامه طباطبایی یك وقتی ما در مشهد خدمت ایشان رفتیم و مجلسی بود و از افراد متعددی بودند ایشان هفته‌ای دو یا سه روز در آن جا جلسه داشتند و بحث سوال و جواب بود و خیلی‌ها هم می‌آمدند آن جا برای مسخره كردن فقط می‌نشستند آنجا و مسخره می‌كردند همه جور آدم همیشه هست و این مرد بزرگ واقعا با متانت و كرامت همین طور سرش را پایین می‌انداخت نه اهانتی بكند به آنها، فقط همین طور سرش را پایین می‌انداخت و می‌گفت مطلب همین است می‌خواهید قبول كنید می‌خواهید نكنید، مساله همین است.

 بعد یكی راجع به مساله قربانی از ایشان سوال كرد كه آقا این قربانی كه الان كه دارد در آن جا می‌شود، البته الان این قربانی‌ها را می‌گیرند و تمیز و نظیف می‌كنند و ظاهرا می‌فرستند برای این طرف و آن طرف ظاهرا ممالكی كه ممالك ضعیف و فقیر هستند ولی آن موقع نه، این طور نبود خیلی‌هایش را دفن می‌كردند و از بین می‌رفت. الان ببینید یكی از چیزهایی كه مطرح است این است آیه قرآن ما داریم. من چند روز پیش دیدم در یك كتابی كه یك كسی نظریه‌اش را راجع به قربانی و اینها مطرح كرده كه: آنچه كه ما در قرآن داریم (فَكُلُوا مِنْها وَ أَطْعِمُوا الْبائِسَ الْفَقِيرَ)[[2]](#footnote-2) راجع به قربانی كه یك وجوب برای انسان دارد و بعد برای فقیر و بعد برای مؤمن لذا می‌گویند باید سه قسمت تقسیم بشود و انسان می‌تواند از آن ها اجازه بگیرد البته ما در آن سفر اولی كه مشرف شدیم در همان زمان سابق زمان شاه كه ما رفتیم هفده‌سالمان بود از طریق ایران هم نرفتیم چون در آن زمان قانون بر این بوده كه بیست سال پایین‌تر را اجازه نمی‌دادند به رفتن آن زمان این طور بود ما از جایی دیگر رفتیم چون سن ما هیجده سال هم نشده بود آن یك مقداریش را خدا رحمت كند یكی از دوستان كه آمده بود قربانی كرده بود برای هر كسی یك تكه‌ای آورده بود و بعد هم آن تكه را كباب كرد و مشخص داد برای هر كسی كه یك مقداری خورده بشود الان مساله فرق می‌كند، پس بنابراین الان كه نمی‌گذارند نباید قربانی باشد؟! چون در وجوب قربانی وجوبِ اكل است واطعموا البائس خب حالا كه كلوا منها نیست پس بنابراین قربانی باید برود كنار! دیگر الان قربانی نیست، یا قربانی را باید در همین‌جا كرد كه داده بشود به افراد، در شهر باید قربانی بشود! یا این كه اصلا اصل قربانی برداشته می‌شود فقط همین به محض این كه سنگ‌ها را زدید بیاید حلق كنید! و یا این كه كم كم [به جای حلق فقط] تقصر بكنید كه خیلی حجتان شیك‌تر و قشنگ‌تر و تمیزتر هم باشد!، چون بحث در این است كه حج تمیز و نظیف و این ها داشته باشیم! آن حج‌هایی كه زمان پیغمبر صلی‌اللَه‌علیه‌وآله بود اصلا به درد نمی‌خورد حجی كه سر بتراشند و كثیف‌كاری و فلان كنند وحالا كه ایدز درآمده بهتر اصلا نباید حلق كرد! فقط باید تقصیر كرد آن هم مو نه، یك مقداری از ناخن كفایت می‌كند حیف است یك میل از مو كم بشود! گناه دارد خانم صدایشان در می‌آید كه فلانی یك وقت سرت را حلق نكنی و گر نه می كشمت!

 او گفت [آقا این قربانی كه الان كه در آن جا می‌شود ولی خورده نمی شود چگونه است؟] مرحوم علامه فرمودند آیا قربانی فقط برای خوردن است؟ یا این كه قربانی خودش یك عملی است در راستای تثبیتِ حقایقِ حج در فرد؟ كدام یك از این دو؟

 قربانی كه شخص می‌كند خود قربانی و نفس آن صرف برای خوردن است؟ شما از قصابی هم می‌توانید گوشت بخرید كباب كنید این كه قربانی می‌كنید، یك جریانی باید بعد از رمی شیطان انجام بگیرد تا این كه آماده برای حلق و جریان بعد باشد، آن جریانی كه باید بعد از رمی قرار بگیرد آیا خوردن است یا قربانی كردن؟ این را بایستی ببینیم. خوردن باشد خب در قصابی هم گوشت هست شما از یخچال و فریزر هم می‌توانی برداری كباب و آبگوشت كنی این مساله را چه كسی می‌فهمد؟ علامه طباطبایی می‌فهمد او تشخیص می‌دهد كه قربانی خوردن نیست.

 بله مترتب بر قربانی فاطعموا هم هست و كلوا منها و اطعموا آن هم هست. حالا اگر فرض بكنید آن قسمت نشد، چون كلوا و اطعموا در این جا بینش مانع افتاده، آن قسم اول كه اصل است باید از بین برود؟ یا این كه نه؟ البته اطعموا كه هست، الان می‌فرستند برای این طرف و آن طرف و كشورهای فقیر و این ها كه هست كلویش نیست خب كلویش نباشد كه نباشد مگر حتما بایستی انسان در همه شرایط لحاظ كند. این مطلب را كسی می‌فهمد كه به آن مغز و لب و لباب دین رسیده او می‌تواند درك كند.

 بر این اساس آن وقت می‌آید به ادله مراجعه می‌كند ببینید با این دیدگاه و با این اشراف آن وقت می‌آید وسائل و مستدرك را باز می‌كند و فتاوی را نگاه می‌كند آن وقت می‌آید فرض كنید سیره و اجماعات (البته اجماعات كه كشك و بی‌پایه است و وجود ندارد) می‌آید به نظرات و آراء فقها و به مسائل فقهاء با این دیدگاه توجه می‌كند یك دفعه می‌بینی این طوری شد، این یك طرف پل قرار گرفته این یك طرف پل قرار گرفته، او می‌گوید كه باید در مِنی این عمل انجام بشود او می‌گوید هرجای دنیا شد شد، آن یكی دیگر می‌آید دستِ بالا می‌گوید اصلا قربانی برداشته می شود! چون كلوا منها و اطعموا نیست اصلا قربانی هم نیست! كتابش هست الان هم دارند درسش را می‌دهند به عنوان مسائل جدید و شیك و قشنگ خب اینها چی هستند؟ این به خاطر این است كه دیدگاه می‌شود دیدگاه مادی فهم می‌شود، فهم مادی معیارهایی كه مترتب بر این می‌شود آن معیار و مبانی می‌شود مبانی مادی، وقتی مبنا مبنای مادی شد بنایش هم می‌شود چی؟ بنای مادی. می‌گویند در آن سفری باید قصر خواند كه در آن سفر عسر و حرج باشد چون در این جا داریم (يُرِيدُ اللَه بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ) پس در سفری كه عسر و حرج است موجب قصر است و در سفری كه عسر و حرج نیست آن سفر موجب قصر نیست!! من از شما سوال می‌كنم آقای فلان كه شما این حرف را می‌زنید شما یك عسر و حرج به بنده بگویید كه آن عسر وحرج در سفر موجب قصر بشود! بفرمائید آن چه عسروحرجی است؟ آخر آن كسی كه دو ركعت نماز می‌خواند مگر بیل به كمرش میزنند كه دو ركعت دیگر نخواند؟ آخر آن چه عسروحرجی است؟ شما در تمام عمرت از زمان نزول این آیات الی زماننا هذا و فی‌المستقبل الی زمان حضور الحجه علیه‌السلام یك مورد عسروحرج به من بگویید كه آن مورد عسروحرج از دو ركعت نماز جلوگیری كند؟! آخر این مسخره است، آقاجان این مسخره است این طرز صحبت‌كردن و آمدن مساله را به مردم گفتن، آخر كدام عسروحرج است؟ اگر عسروحرج است آن دو ركعت اول را هم باید بگذارید كنار، آخر كدام سفر است؟ اگر شخص سوار خر می‌شود همان موقع كه می‌آیید پایین دو ركعت بخواند خب چهار ركعت می‌خواند، این كه عسروحرج ندارد اگر مریض است خب آن مرض توی حضر كه چهار ركعت است چه طور در سفر شد دو ركعت؟ اگر عسروحرج است آن عسروحرجی كه دو ركعت را از انسان ساقط بكند آن عسروحرج را بنده نتوانستم تا حالا بفهمم كه چه عسروحرجی در این جا هست؟ وانگهی شما كه خودتان می‌گویید سفر ده روز كمتر است، خب طرف رفت و به مقصد هم رسید و از خر هم پیاده شد دیگر تا ده روز چرا؟ چرا شما می‌گویید تا ده روز به آن سفر می‌گویند همین‌كه از خر آمد پایین یك چایی خورد این دیگر شد حضر دیگر رفت كنار اگر خستگی است خب تمام شد و بعدش حالا گیرم بر این كه در شدت و ناراحتی باشد حالا كه با خستگی رسیده به وطن شما باید بگویی نماز را شكسته بخوان، خب الان این عسروحرج هست؟ چرا این جا كه رسید می‌گویی باید چهار ركعت بخوان؟ الان رسیده به وطن با همین شدت و ناراحتی كه هزار درجه بدتر از سفر الان برایش پیدا شده همین كه چشمش به آن قیافه بیفتد، قیافه آن كه در خانه است كافی است برای عسروحرج دیگر نیازی به سایر چیزها نیست كه با لنگه كفش و ملاقه دم در ایستاده یك پذیرایی جانانه بكند مگر این كه بی چاره شفیع ببرد، این كه به منزلش رسید خب تمام شد دیگر در حالتی كه همان قضیه باقی است چرا شما می‌گویید باید چهار ركعت بخوانی؟ باید دو ركعت بخوانی!

 این چی است؟ مادی فكر كردن است كسی كه مادی فكر می‌كند این سر از این چیز ها در می‌آورد، آخر بابا آن عسری كه نسبت به آن جاست این یك چیز دیگر است یك منتی علی‌العباد است می‌گوید خدا می‌خواهد راحت باشی این جا برایتان یك امتیاز دادیم در سفر كه می‌خواهی بروی دو ركعت كمتر بخوانی خود ما این طور نیستیم؟ وقتی در سفر هستیم بگوییم دو ركعت كمتر بخوانیم اگر برویم قم دو تا اضافه می‌شود، همین‌جا بخوانیم آن حالت خوشحالی از این تخفیف را خدا گفته من در سفر به شما دادم. این كه شما یك مقدار مثلا تنوعی برایتان باشد والا عسروحرج چیه؟ كدام عسروحرجی می‌آید فقط همین مانده كه دو ركعت بخوانی سر دو ركعت بیل به كمرت می‌زنند، بخوابی باید آن دو ركعت را بخوانی! این حرفها نیست این چیزها نیست این جاست كه خلاصه باید انسان ادراكش و فهمش را نسبت به خود این مبانی تغییر بدهد و فقط همین كتاب را باز نكند از بالای كوه بیاید پایین كتاب رسائل را باز كند شروع كند به طرح مطالب كردن، باید برود و یك مقداری كار كند هم از نظر باطن و هم از نظر ظاهر. مطالب بزرگان را ببیند مسائل آنها را ببیند و افكارش و ذهنش نسبت به آن مبانی آشنا بشود آن وقت خواهد دید كه كیفیت نظرش نسبت به ادله متفاوت خواهد شد و فرق خواهد كرد.

1. سوره بقره (٢) قسمتى از آيه ١٨٧ [↑](#footnote-ref-1)
2. سوره ٢٢ حج ذيل آيه ٢٨ [↑](#footnote-ref-2)